

شیرین سمیعی



در خلایق مصروف

www.ketab.ir

مصدق، محمد، ۱۲۶۱-۱۳۴۵.	
در خلوت مصدق / شیرین سمعی. - تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۶.	
۳۱۰ ص.	
شابک ۸-۲۵۵-۳۸۰-۹۶۴	ISBN 964-380-255-8
ای.ای.ان ۲۵۵۴-۳۸۰-۹۷۸۹۶۴۳۸۰	EAN 9789643802554
۱. مصدق، محمد، ۱۲۶۱-۱۳۴۵ - خاطرات. ۲. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷. الف. سمعی، شیرین. ب. عنوان.	
DSR ۱۵۱۵ / ۴۸ د۴	۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲

با سپاس از:

- بنیاد مصدق در ژنو
- خانم آمنه ظهیر که عکس‌های خاندان امام جمعه تهران را در اختیار من نهادند.
- آقای محمود مصدق برای ارسال تصویر امضا شده پدربزرگ.
- آقای فرهاد دیبا برای پاره‌ای از عکس‌ها که در احمدآباد برداشته شده است.



نشر ثالث

دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۶۲ / طبقه پنجم / تلفن: ۸۸۳۰۲۳۳۷
فروشگاه: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۶۰ / تلفن: ۸۸۳۲۵۳۷۶-۲
دفتر توزیع: خیابان انقلاب / خیابان ۱۲ فروردین / شماره ۱۱ / تلفن: ۶۶۴۶۰۱۳۶-۰۹۹۶-۶۶۹۵

در خلوت مصدق

شیرین سمعی

ناشر: نشر ثالث

عکس روی جلد: زنده‌یاد علی خادم

طرح روی جلد: علی زعیم

حروف نگاران: سحر جعفریه - آرزو رحمانی

چاپ اول: ۱۳۸۶ / ۲۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی: طاروس رایانه - چاپ: رهنما - صحافی: صفحه‌پرداز

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

ISBN 964-380-255-8

شابک ۸-۲۵۵-۳۸۰-۹۶۴

IEN 9789643802554

ای.ای.ان ۲۵۵۴-۳۸۰-۹۷۸۹۶۴۳۸۰

سایت اینترنتی: WWW.Salesspub.com

پست الکترونیکی: Info@Salesspub.com

زندگی نامه دکتر محمد مصدق

مصدق، محمد ملقب به مصدق السلطنه رجل سیاسی ایرانی، پسر میرزا هدایت. (و). تهران ۱۲۶۱- ف. ۱۴ اسفند ۱۳۴۶ ه. ش) تحصیلات مقدماتی را در تهران به انجام رساند و در سال ۱۲۸۷ ه. ش برای تحصیلات عالیه به پاریس عزیمت کرد و بعد از اتمام دوره‌ی مدرسه علوم سیاسی پاریس به دانشگاه نوشاتل سویس وارد شد و در ۱۲۹۳ به اخذ درجه‌ی دکتری در حقوق نایل گردید و بعد به ایران بازگشت. چون مخالف قرارداد ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ ه. ش) ایران و انگلیس بود در بهار ۱۲۹۸ به سویس بازگشت و قصد داشت در آنجا مشغول کار شود که کابینه‌ی مشیرالدوله برای تصدی وزارت دادگستری از وی دعوت کرد. در حین مراجعت به ایران از راه هندوستان و بندر بوشهر، در پائیز ۱۲۹۹ به حکومت فارس منصوب شد. با این همه در اسفند همان سال، از شناسائی کودتای سیدضیاءالدین طباطبائی امتناع ورزید.

پس از سقوط سید ضیاءالدین در سال ۱۳۰۰ به وزارت دارائی منصوب شد و به اصلاحات در این وزارتخانه پرداخت. در سال ۱۳۰۱ حکومت آذربایجان یافت و بعد از چندی به علت عدم موافقت دولت مرکزی با نظریات او، از این سمت استعفاء داد. در سال ۱۳۰۲ وزیر امور خارجه شد. در ۱۳۰۳ در دوره‌ی پنجم قانونگذاری به نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای ملی انتخاب گردید. در این دوره با واگذاری سلطنت به سردار سپه مخالفت ورزید. در دوره‌ی ششم مجدداً به وکالت مجلس از طرف مردم تهران انتخاب شد و با تشکیل مجلس مؤسسان مخالفت کرد و پس از اتمام این دوره چون دولت در انتخابات مجلس دخالت کرد از سیاست کناره گرفت و در قریه‌ی احمدآباد در غرب تهران اقامت گزید.

با این که از سیاست به کلی به کنار بود، در چهارم تیرماه ۱۳۱۹ به وسیله شهربانی تهران توقیف شد و به بیرجند اعزام گردید و تا آذرماه همان سال در زندان عمومی آن شهر محبوس بود. سپس مجدداً به احمدآباد تبعید شد. پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ در دوره‌ی چهاردهم (۱۳۲۲) و شانزدهم (۱۳۲۹) باردیگر از طرف مردم

تهران به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد.

در این دوره برای استیفای حق ملت ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت انگلستان، جبهه‌ی ملی را تشکیل داد و به مبارزه پرداخت و در بیست و نهم اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب مجلس شورای ملی و سنا گذراند و در اردیبهشت ۱۳۳۰ برای اجرای این قانون و خلع ید از شرکت نفت سابق، نخست‌وزیری ایران را قبول کرد.

در تیرماه ۱۳۳۱ با اینکه مجلس جدید (دوره‌ی هفدهم) به نخست‌وزیری او رأی تمایل داده بود، به سبب اختلاف نظر با محمدرضا پهلوی (شاه سابق) برای تصدی وزارت دفاع ملی، از تشکیل دولت جدید استنکاف کرد و شاه سابق قوام السلطنه را به نخست‌وزیری منصوب کرد، ولی ملت با قیام سی تیر مجدداً او را به نخست‌وزیری برگزید.

در بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ با کودتای عوامل دربار و سیاه‌راه عده‌ای از همکاران خود دستگیر و زندانی شد. در پائیز همان سال در دادگاه‌های نظامی با وجود دفاعیات مشروح به سه سال زندان مجرد محکوم گردید.

پس از پایان دوره‌ی زندان در شهریور ۱۳۳۵ تحت الحفظ به احمدآباد اعزام شد و تحت نظر مأموران ساواک بود تا اینکه در آذرماه ۱۳۴۶ به سبب بیماری، تحت نظر ساواک به تهران منتقل شد و در ششم اسفند در بیمارستان نجمیه بستری گردید و در سحرگاه ۱۴ اسفند ۱۳۴۶ درگذشت و با این که وصیت کرده بود در گورستان شهدای سی تیر ۱۳۳۱ مدفون گردد، به دستور دولت، در خانه‌ی خودش در احمدآباد به خاک سپرده شد.

برگرفته از فرهنگ دکتر محمد معین

جلد ۶ - صفحه‌ی ۱۹۸۸

چاپ مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر تهران، ۱۳۸۱ خورشیدی

به او بالیدن چه آسان و چو او زیستن چه مشکل

یکه بود و بی مانند و تابه امروز نیز، همچنان در درون خانواده اش بی همتا مانده است
و در پیرون از آن مانده و مسرفراز.

چرا که در طول عمرش سخن جز به حق گفت و به ناحق پیوست

راه آزادی را از برای ملت ایران بگشود و طمش را هر چند بس کوتاه، بدو، بچاند
غرور و سربلندی را به او بخود و چنانش را بر روی مکر اشتهار گران باز کرد

تسلیم زور نشد و سر در برابر زور گویان فرود نیاورد.

به دنبال نام زلفت و در پی جاه و مال نشد، با دشمن ستیز کرد و سربه اجانب نپسرد.

پای بر مقدساتش نهاد و از مبارزه باج نهراسید به خاطر آرمایش به زندان رفت، مرکب به جان خید و عمری را در تبعید به
دور از خانه و خانان گذراند.

این چنین بود که برگزیده ایرانیان گشت و نماد آزادگان ایران زمین.

به دل ما راه یافت و یادش زنده و نامش جاودان ماند،

ز به خاطر اسم و رسم و ز به خاطر ثروت و مقام و ایل و تبارش، قطره خاطر آنچه که بود و کرد و آن چنان که زیست.
سرانجام نیز زید به آنچه که سر او داشت بود.

در این نوشتار نه از جزییات ملی شدن صنعت نفت سخن می‌رود و نه زندگی سیاسی دکتر مصدق مطرح است، چه در این باره فراوان گفته و نوشته شده و آوردنش تکرار مکررات است. گرچه هستند کسانی که همچنان اصرار بر تحریف رویداد های گذشته دارند و سعی بر نوشتن تاریخی به دلخواه خود، اما خاطرات دولت مردان خارجی و دست اندرکاران داخلی شبهه ای در صداقت و شرافت و ایران دوستی محمد مصدق و چگونگی کودتای ۲۸ مرداد برای پژوهشگران بی غرض و راستین برجای نمی‌گذارد.

جویندگان زندگی نامه سیاسی دکتر محمد مصدق را به مرور بر یادداشت های او و سیاستمداران امریکا و انگلیس و عمال سیا و تاریخچه هایی که در ارتباط با صنعت نفت نگاشته شده است می‌خوانم و خود در این نوشتار از حال و هوای دورانی که در آن بسر می‌بردم و از خلوت زندگی او بدان سان که ناظر و شاهدش بودم از زبان خود سخن می‌گویم و از زبان او، آن چنان که در خاطراتش آورده است. شاید هم پاسخی باشد به پاره ای از سوالات که بکرات از من کرده اند و می‌کنند که چه می‌خورد و چه می‌گفت، چه می‌پوشید و چه می‌نوشتید، نزدیکانش که بودند و چه سان با او برخورد می‌کردند و اما هرگز کسی از من نپرسید به چه می‌اندیشید. چرا که می‌دانستند فکر و ذکرش ایران زمین بود و سر بلندی ایرانیان. روانش شاد.

فهرست بخش‌ها

۱		سرآغاز
۵		فصل اول
۷		آهنگ نام او
۲۹		سفر شاه و رویداد نهم اسفند
۳۹		کودتای ۲۸ مرداد
۵۵		دیدار با پسر مصدق
۵۹		به دنبال رویداد ۲۸ مرداد
۶۳		فصل دوم
۶۵		دیدار با نوه مصدق و گام نهادن به خانواده او
۶۹		آشنائی با سایر افراد خانواده مصدق
۸۵		اولین سفر به ایران پس از ازدواج
۹۱		دیدار با محمد مصدق در احمدآباد
۱۱۱		فصل سوم
۱۱۳		سفر دوم به ایران
۱۲۱		ضیاءالسلطنه همسر دکتر مصدق
۱۲۹		سومین سفر به ایران
۱۳۵		فصل چهارم
۱۳۷		بازگشت به ایران
۱۴۳		زندگی در ایران
۱۴۹		با او در خلوتش
۱۶۵		مصدق که بود؟
۱۷۱		فصل پنجم
۱۷۳		بیماری مصدق
۱۸۱		مرگ محمد مصدق
۱۹۳		پس از مرگ مصدق
۱۹۷		گام نهادن به بیرون از خانواده مصدق
۲۰۱		تصویرها

سرآغاز

من در زندگانی خود سعادت آن یافتم که به خلوت مصدق راه یابم، او را از نزدیک ببینم و لمس کنم، با او هم پیاله و دمساز شوم، در کنارش به سخن بنشینم و از گفتنی‌ها بگویم. این نیک‌بختی را از طریق ازدواج با یکی از نوادگانش به دست آوردم. در آن ایام او به دور از چشم همگان، به فرمان شاه، در تبعید و در احمدآباد بسر می‌برد و هر کس را رخصت دیدار او نمی‌بود.

به خاطر کارنامه‌اش ابرمرد دوران شده بود و قهرمان ایران و ایرانیان و سایر ملت‌های دریند و کشورهای اسیر. با آن که خلق و خوی درویشان داشت و برگلیمی می‌خسبید، با پادشاه در یک مملکت نمی‌گنجید و به همین خاطر در کنج دهی زانظار پنهانش می‌داشتند؛ و اما من راه به نهانگاهش یافتم، به اندرونش خزیدم و تا زمانی که زنده بود و زندگانی می‌کرد هم‌چنان در خلوتش باقی ماندم، چرا که به قدر و منزلت او و اقبال خوش خود آگاه بودم و آن دقایق را ارج می‌نهادم، بدان سان که تا به این روز مایل نبودم از آن‌چه که دیدم و شنیدم و شاهدش بودم سخن بگویم و از راز این خلوت پرده برافکنم. لکن آن قدر نوشته‌های ناباب در این باب خواندم و کلام نامربوط شنیدم که ناگزیر از نوشتن این اوراق شدم. به‌ویژه آن که یک تن از یاران قدیم تقاضای مصاحبه‌ای کرد و من ترجیح دادم خود بنویسم؛ چه کلام را نه روان بر زبان، بلکه سهل‌تر بر کاغذ می‌آورم.

من مصدق را دوست می‌داشتم، ارزش او را می‌دانستم و یادش را همچنان عزیز می‌دارم. گذشت زمان رایم را نسبت به او و کارنامه‌اش سست و احساسی را که به او داشتم مخدوش نکرد، چون می‌بینم شماری را که امروز، از دلبستگی و وابستگی‌شان به او در گذشته، نادمند و سعی براین دارند تا به نحوی آن را از برای خود و دیگران توجیه کنند. و همچنان ناظم براین، که بسیاری از جوانان که در آن دوران نمی‌زیستند، امروز تکیه بر مسند آن نادمان زده‌اند، کسانی که از خلال سطور کتاب‌ها و نوشته‌ها منطقش را یافته، منزلت مصدق را دریافته، به تحقیق در کرده‌های او پرداخته و به دنبال راهش روان و جانشین ملارمان گذشته شده‌اند. حقیقت آن که با گذشت زمان، راه او از سالکان تهی نمانده است. همچنان که روزگار هیچ‌گاه بری ز آزادگان نخواهد بود. هر دورانی زنده به وارستگان زمان خود است و جهان و جهانیان به نورشان روشن و از اندیشه‌هایشان بارور می‌شوند، به باور دانایان، آنان به سان قلب دنیا هستند و دنیا به طپش آن زنده.

من همچنان مصدق را دوست می‌دارم و امروز نیز از داوریم نسبت به او و کرده‌هایش پشیمان نیستم. آن‌چه را که در آن روز کرد، امروز نیز می‌پسندم. مهرش گرم کرد و در خلوتش آموختم هر آن‌چه را که می‌بایست، چرا که سخن بسیار می‌گفتم از هرباب؛ و من شرح پاره‌ای از این گفتگو را می‌آورم تا احوال و اندیشه‌هایش را آن چنان که خود دریافتم به دیگران عرضه کنم. چون از او در خلوتش سخن می‌رود، کلام خواه و ناخواه آمیخته به مهر است و احساس و مرا از آن چاره نیست. لکن این کلام، با یک چنین ذهنیت و پیرایه‌ای برگرد حقیقتی می‌چرخد که خود به مدت ده سال از نزدیک ناظر و شاهدش بودم.

من به کنار محکومی خزیده بودم که بیشتر عمرش را به ناچار در عزلت بسر برده و هنوز به آن خو نگرفته بود. بی‌گناهی‌ش به اثبات

رسیده بود و همچنان در بند می بود. اگر هم خطائی از او سر زده بود جزمی نبود که می گفتند و به خاطرش او را به دادگاه کشانده بودند. از این روی، از دیدگاه من و بسیاری چو من مظلوم می نمود و بری از هر اتهامی که به او نسبت می دادند و من فقط می توانستم يك چنین موجودی را دوست بدارم و دوستش داشتم.